

بررسی تاریخی آیین‌های سوگواری در فرهنگ اسلامی

محمدرضا پیری*

چکیده

گریه، حزن و اندوه از جمله غرایز ذاتی انسان بوده که خداوند در سرشت او به‌عنوان عواطف انسانی ودیعه گذاشته است؛ با توجه به آیات قرآن و کتاب‌های مقدس سایر ادیان، پیامبران الهی نیز بر پایه این ودیعه فطری، در فراغ عزیزانشان محزون بوده‌اند. براساس گزارش‌های معتبر تاریخی، پیامبر اسلام ﷺ به جهت عواطف بالا و کامل در فراغ عزیزان همچون مادرش آمنه، فرزندش ابراهیم، عمویش حمزه و نیز جعفر بن ابی‌طالب، عثمان بن مظعون، زید بن حارثه و سایر شهدا گریه و سوگواری نمودند؛ عزاداری پیامبر ﷺ، مختص به نزدیکان و یاران درگذشته آن حضرت نبوده، بلکه پیامبر با شنیدن خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) در آینده، اندوهناک و گریان شدند. سایر مسلمانان نیز به تبع این سنت، در فراغ عزیزان و صحابه عزاداری نموده و لباس مشکی می‌پوشیدند و به تأسی از سنت آن حضرت، در اعصار مختلف مسلمانان بغداد، مصر و سایر بلاد اسلامی در ایام شهادت امام حسین (علیه السلام) عزاداری نموده و شیعه و اهل سنت در روز عاشورا، دسته عزاداری برپا می‌کردند.

واژگان کلیدی: سوگواری، سنت پیامبر ﷺ، سوگواری امام حسین (علیه السلام)، سیره صحابه.

*. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، دکتری مدرسی معارف اسلامی؛ piry313@yahoo.com

مقدمه

یکی از موضوعات مهم و اختلافات فکری میان عموم مسلمانان با وهابیت، موضوع سوگواری برای درگذشتگان است؛ وهابیت با برداشتی سطحی از مبانی دینی و استناد به ظاهر پاره‌ای از آیات قرآن و روایات، عقیده دارند که گریه و سوگواری بر درگذشتگان، اعم از بزرگان دین و غیر آنها، بدعت و شرک به‌شمار می‌رود (ابن تیمیة، ۱۴۰۶ق، ص ۵۵۴)؛ در برابر آنها، عموم مسلمانان، با استناد به حکم عقل و فطرت، آیات، روایات و سیره پیامبر و یاران آن حضرت، معتقدند که نه تنها سوگواری برای عزیزان از دست رفته کار مباحی است، بلکه اگر در سوگ اولیای الهی باشد، مستلزم ثواب و پاداش اخروی و تطهیر دل از زنگارهای قساوت و سخت‌دلی است؛ این مسئله همچنان مسئله‌ای داغ و زنده است و وهابیت با مستمسک قرار دادن آن، بخش زیادی از مسلمانان را متهم به شرک و کفر می‌کنند و بر همین اساس به آیین سوگواری حضرت اباعبدالله الحسین (ع) هجوم برده و آن را نوعی شرک و خرافه معرفی می‌کنند؛ از این‌روی وهابیت معتقدند که گریه و عزاداری بر امام حسین (ع) و سایر افراد هیچ‌گونه مستند قرآنی و روایی وجود ندارد و برپایی عزاداری بدعتی است که از سوی علمای شیعه در دین وارد شده است (ابن تیمیة، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۳۱۱)؛ درحالی‌که با مراجعه به قرآن و سنت نبوی، بطلان این ادعا اثبات می‌گردد. این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی تلاش نموده تا ابعاد سوگواری از منظر منابع روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت را مورد کاوش قرار دهد.

گریه و سیاه‌پوشی از مصادیق مهم عزاداری در طول تاریخ اسلامی شمرده شده، به‌گونه‌ای که صحابه رسول اسلام (ص) و سایر مسلمانان به این سنت پایبند بودند که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

سنت اشک ریختن در سوگواری

عزاداری و گریه در قرآن و روایات دارای جایگاه بلندی است، به‌گونه‌ای که پیامبران الهی در غم از دست‌دادن نزدیکانشان اندوهناک و گریان بودند، داستان حضرت یعقوب

و یوسف در قرآن (یوسف: ۸۴) و عزاداری پیامبر اسلام در فراغ یارانش (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۲۱۸ و ۲۱۹ و ج ۱، ص ۵۱۴؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۴۳) از مصادیق مهم مشروعیت عزاداری و گریه از دیدگاه اسلام است. فرهنگ عزاداری و سوگواری مختص دین اسلام نبوده و در سایر ادیان نیز این فرهنگ وجود داشته است؛ چنان‌که در کتاب عهد عتیق (تورات) کتابی با عنوان «مراثی ارمیای نبی» یافت می‌شود که مؤید موضوع مرثیه است که به برخی از قسمت‌های آن اشاره می‌شود:

«چگونه شهری که پر از مخلوق بود منفرد نشسته است! چگونه آنکه در میان امت‌ها بزرگ بود مثل بیوه زن شده است! چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراج‌گزار گردیده است شبانگاه زار زار گریه می‌کند و اشک‌هایش بر رخسارهایش می‌باشد. از جمیع محبت‌هایش برای وی تسلی‌دهنده‌ای نیست. همه دوستانش بدو خیانت ورزیده، دشمن او شده‌اند. یهودا به سبب مصیبت و سختی بندگی، جلای وطن شده است در میان امت‌ها نشسته، راحت نمی‌یابد و جمیع تعاقب‌کنندگان در میان جای‌های تنگ به او در رسیده‌اند. راه‌های صهیون ماتم می‌گیرند، چونکه کسی به عیدهای او نمی‌آید. همه دروازه‌هایش خراب شده کاهانش آه می‌کشند دوشیزگانش در مرارت می‌باشند و خودش در تلخی...» (مراثی ارمیا، باب ۱، آیات ۱-۴).

«خداوند جمیع شجاعان مرا در میانم تلف ساخته است. جماعتی بر من خوانده است تا جوانان مرا منکسر سازند و خداوند آن دوشیزه یعنی دختر یهودا را در چرخشت پایمال کرده است. به سبب این چیزها گریه می‌کنم. از چشم من، آب می‌ریزد؛ زیرا تسلی‌دهنده و تازه‌کننده جانم از من دور است. پسرانم هلاک شده‌اند زیرا که دشمن، غالب آمده است» (مراثی ارمیا، باب ۱، آیات ۱۵-۱۶).

«چشمان من از اشک کاهیده شد و احشایم به جوش آمده و جگر من به سبب خرابی دختر قوم من بر زمین ریخته شده است. چونکه اطفال و شیرخوارگان در کوچه‌های شهر ضعف می‌کنند» (مراثی ارمیا، باب ۲، آیه ۱۱).

در سفر پیدایش تورات درباره‌ی داستان حضرت یوسف علیه السلام چنین آمده است: «پس ردای یوسف را گرفتند و بز نری را کشته، ردا در خون فرو بردند و آن ردای بلند را

فرستادند و به پدر خود رسانیده، گفتند: «این را یافته‌ایم، تشخیص کن ردای پسرت است یا نه.» پس آن را شناخته، گفت: «ردای پسر من است علامت تعجب جانوری درنده او را خورده است و یقیناً یوسف دریده شده است.» و یعقوب رخت خود را پاره کرده، پلاس در بر کرد و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت و همه پسران و همه دخترانش به تسلی او برخاستند؛ اما تسلی نپذیرفت و گفت: «سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می‌روم.» پس پدرش برای وی همی‌گریست... (سفر پیدایش، باب ۳۷، آیات ۳۵-۳۱).

عکس‌العمل حضرت ایوب علیه السلام به هنگامه شنیدن خبر مرگ فرزندان خود چنین بوده است: «آنگاه ایوب علیه السلام برخاسته جامه خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده...» (ایوب، باب ۱، آیه ۲۰).

حزقیال نبی پیشگویی می‌کند که ماتم شهر صور با در آوردن لباس‌های قلاب‌دوزی شده و پوشیدن لباس‌های خاص عزا خواهد بود «مصیبت بر مصیبت می‌آید و آوازه بر آوازه مسموع می‌شود. رؤیا از نبی می‌طلبند، اما شریعت از کاهنان و مشورت از مشایخ نابود شده است. پادشاه ماتم می‌گیرد و رئیس به حیرت ملبس می‌شود و دست‌های اهل زمین می‌لرزد» (حزقیال، [بی‌تا]، باب ۷، آیات ۲۷-۲۶).

در دین مبین اسلام همچون سایر ادیان، مسئله عزاداری، یکی از سنت‌ها شمرده شده و در قرآن نیز گزارش‌هایی درباره عزاداری برخی انبیای الهی ذکر شده است که مهم‌ترین آن، داستان حضرت یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام است؛ قرآن غیر از موارد معدودی به مسئله عزاداری نپرداخته و بیشتر در روایات به این مسئله پرداخته شده است، در مجموع می‌توان چنین افزود که براساس قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، عزاداری یک امر پذیرفته شده است و براساس این سنت، مسلمانان در رحلت اولیای الهی خصوصاً شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام، عزاداری نموده‌اند؛ براین اساس در ادامه نوشتار، نگارنده به موضوع عزاداری از دیدگاه قرآن خواهد پرداخت و در ادامه با تکیه به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه، مشروعیت و ابعاد عزاداری را بررسی می‌نماید.

یکی از مهم‌ترین موضوعات ذیل مسئله عزاداری، مصادیق عزاداری است که می‌توان مصداق بارز آن را اشک ریختن در فراغ از دست دادن محبوب انسان دانست؛



چنانچه در واقعه تاریخی فقدان حضرت یوسف علیه السلام، پدرش حضرت یعقوب علیه السلام سالیانی اندوهناک بوده و در فراغ عزیزش اشک ریخته است (یوسف: ۸۴) که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

۱. گریه یعقوب در فراق یوسف علیه السلام

در آیه ۸۴ سوره یوسف علیه السلام داستان سوگواری و گریه‌های حضرت یعقوب علیه السلام در فراق یوسف علیه السلام به تصویر کشیده شده است؛ تفاسیر اهل سنت تصریح می‌کنند که حضرت یعقوب علیه السلام سالیان دراز در فراغ فرزندش گریه کرد تا اندازه‌ای که چشمانش از فرط غم و اندوه سفید شد و از رمق افتاد؛ طبری در تاریخ و تفسیرش چنین آورده است: «حضرت یعقوب علیه السلام هشتاد سال از فرزندش یوسف علیه السلام دور بود؛ در این مدت، حزن، تمام وجودش را گرفته بود و مدام اشکانش بر گونه‌ها جاری بود؛ حال آنکه در آن زمان محبوب‌ترین شخص نزد خدا، یعقوب بود» (طبری، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۶۳)؛ همچنین زمخشری دربارهٔ اندوهگین بودن حضرت یعقوب علیه السلام چنین می‌نویسد: «چشمان حضرت یعقوب از فراق یوسف علیه السلام تا زمان ملاقات یوسف از اشک خشک نگردید و این مدت هشتاد سال به طول انجامید و در روی زمین چیزی از این کار برای خداوند ارزشمندتر نبود» (زمخشری، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۳۳۹). همچنین متقابلاً حضرت یوسف نیز در فراق پدرش یعقوب علیه السلام سالیانی اشک ریخت، ابن عباس در این باره چنین می‌گوید: «یوسف علیه السلام وقتی که به زندان افتاد با گریه او در و دیوار و حتی سقف زندان هم با او گریه می‌کرد» (قرطبی، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۸۸).

با توجه به عصمت همهٔ انبیا و از جمله حضرت یعقوب و یوسف علیه السلام (فخررازی، ۱۴۰۶ق، ص ۵۰-۵۰) نمی‌توان پذیرفت که پیامبر خدا با نوحه‌سرایی و گریه‌های مدام و طولانی مدت خود باعث ایجاد بدعت شده است؛ آیا اگر سوگواری درازمدت یعقوب و یوسف علیه السلام گناه و یا دست کم مکروه باشد، آن دو را از عصمت و صلاحیت برای پیامبری ساقط نمی‌کند؟! درحالی که خداوند نه تنها آن دو را از پیامبری فرونگذاشت، بلکه حتی تلویحاً هم آنان را مورد عتاب و سرزنش قرار نداده است! از این حدیث و امثال آن می‌توان بهره‌جسته و به جواز و بلکه استحباب گریه و عزاداری فقدان عزیزان قائل شویم.

همان طوری که گذشت، قرآن در موارد معدودی، به مسئله عزاداری پرداخته است، البته مسئله مشروعیت عزاداری در قرآن متوقف بر داستان‌های عزاداری پیامبران نیست، بلکه از ادله قرآنی دیگر می‌توان به مشروعیت آن دست یافت؛ براین اساس با تکیه به آیاتی از قرآن می‌توان مشروعیت عزاداری برای اولیای الهی را اثبات نمود؛ همچون:

۱. آیاتی که به فریادکردن علیه ظلم، امر می‌کند یا مجوز می‌دهد (نساء: ۱۴۸). براساس این آیات، در قضیه کربلا، امام حسین علیه السلام و یارانش علیه ظلم برخاستند و مظلومانه به شهادت رسیدند؛ بنابراین عزاداری کردن مصداق فریادکردن علیه ظالمان و قاتلان آن حضرت و یارانش محسوب می‌شود.
 ۲. آیاتی که تحکیم ولایت را هدف خود قرار داده‌اند (مائده: ۵۵). عزاداری بر امام حسین علیه السلام، مصداق تحکیم ولایت شمرده می‌شود، شیعیان با برپایی مجالس عزاداری، مسئله ولایت‌پذیری را برجسته می‌کنند و با احیای خاطره شهادت آن حضرت علیه السلام و یارانش، ولایت‌پذیری خود را تحکیم می‌کنند.
 ۳. آیاتی که مودت اهل بیت را تأکید کرده‌اند (شوری: ۲۳). قرآن کریم در سوره شوری آیه ۲۳، به مسلمانان دستور مودت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام داده است؛ از این روی مسلمانان با برپایی عزاداری شهادت امامان معصوم علیهم السلام، به این دستور قرآنی عمل کرده و مودت به اهل بیت علیهم السلام را اظهار می‌کنند.
 ۴. آیاتی که بزرگداشت شعائر الهی را تأکید می‌کنند (حج: ۳۲). یکی از بزرگ‌ترین شعائر الهی، بزرگداشت ایثار و فداکاری اهل بیت علیهم السلام است؛ آنان با خودگذشتگی و شهادتشان، دین الهی را احیا نمودند و مصداق شعائر الهی گشته‌اند؛ براین اساس مسلمانان با برپایی مراسم عزاداری اهل بیت علیهم السلام، عظمت این شعائر را پاس می‌دارند (ر.ک: مکارم شیرازی، [بی تا]، ص ۷۰ و ۷۱).
- همان طوری که گذشت در روایات، به صورت گسترده به مسئله عزاداری پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش پرداخته شده است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

۲. عزاداری پیامبر اسلام ﷺ

گریه و نوحه در فراغ عزیزان، فقط به پیامبرانی همچون یعقوب و یوسف علیهما السلام منحصر نمی‌شود، بلکه با تأمل در سیره مبارک پیامبر خاتم ﷺ به موارد فراوانی برمی‌خوریم که آن حضرت در فراغ عزیزانش گریه و عزاداری کرده و یا دیگران را به عزاداری توصیه کرده است:

الف) سوگواری پیامبر ﷺ بر مادرش آمنه علیها السلام

پیامبر اسلام ﷺ در کودکی مادرش آمنه را از دست داده بود، آن حضرت روزی به همراه اصحاب خود از کنار قبر مادرش می‌گذشتند، وقتی به قبر رسیدند، پیامبر اکرم ﷺ شروع به گریستن نمود و همراهان پیامبر نیز به تبع آن حضرت گریستند (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۵۷). این گزارش تاریخی خود نمایانگر آن است که با اینکه سالیان مدیدی از وفات مادر پیامبر گذشته بود ولی آن حضرت ﷺ در کنار قبر مادرش گریان شد.

ب) سوگواری پیامبر ﷺ در شهادت عموی حمزه

حاکم نیشابوری با سند صحیح روایت می‌کند: «پیامبر ﷺ چون پیکر خونین حمزه را دید، گریست و چون از مثله شدن او آگاه شد با صدای بلند گریه کرد!» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۲۱۸ و ۲۱۹)؛ ابن هشام از ابن اسحاق چنین نقل می‌کند: «پیامبر خدا ﷺ از کنار خانه‌های قبیله «بنی عبد الأشهل» و «بنی ظفر» عبور می‌کرد، صدای بانوان این دو قبیله را، که بر شهدای خود می‌گریستند، شنید و حالت رقت به آن حضرت دست داد و گریست و فرمود: «ولی حمزه گریه کننده‌ای ندارد». چون این سخن پیامبر ﷺ را برای سعد بن معاذ و اُسَید ابن حُضَیر نقل کردند، به بانوان این دو قبیله دستور دادند در کنار منزل پیامبر خدا ﷺ بر عموی آن بزرگوار گریه و عزاداری نمایند. ابن اسحاق اضافه می‌کند که چون صدای گریه این بانوان به گوش پیامبر خدا رسید، از منزل خود حرکت کرد و به میان آنها رفت و چنین فرمود: خدا بر شما رحمت کند که با وجود خویش مرا یاری و مواسات نمودید به خانه‌های خود برگردید» (ابن هشام، ۱۳۷۵ق، ج ۲، ص ۹۹)؛ همچنین ابن مسعود این واقعه را چنین گزارش می‌کند: «ندیدیم پیامبر ﷺ بر کسی گریه کند، آن گونه که با شدت در شهادت

عمویش حمزه اشک می‌ریخت، بدن حمزه را به طرف قبله قرار داد، سپس کنار آن قرار گرفته و با صدای بلند گریه کرد تا حال غش به آن حضرت دست داد» (طبری، ۱۴۲۸ق، ص ۱۸۱).

ج) فرمان پیامبر ﷺ بر گریه کردن در شهادت جعفر بن ابی طالب

در اسد الغابه با سند صحیح چنین آمده است: «جعفر بن ابی طالب از فرماندهان جنگ مUTE بود؛ رسول خدا ﷺ با شنیدن خبر شهادت جعفر به دیدن فرزندانش رفت؛ وقتی وارد خانه شد فرزندان جعفر را صدا زد و بر زانوان خود نشانید و آنان را می‌بوئید و همچنان محزون بود؛ ناگهان فریاد اسماء، همسر جعفر، بلند شد؛ زنان به دور او حلقه زدند؛ فاطمه زهرا عیسی و وارد منزل شد و گریه می‌کردند و می‌فرمودند: وای عمویم! سپس پیامبر ﷺ فرمودند: گریه کنندگان باید بر مثل جعفر گریه کنند» (ابن اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۴۳).

د) سوگواری پیامبر ﷺ در مرگ عثمان بن مظعون

حاکم نیشابوری پس از نقل روایتی از گریه پیامبر آن را حدیثی متداول میان ائمه اهل سنت دانسته و آن روایت این است که: «رسول خدا ﷺ بعد از مرگ عثمان بن مظعون او را بوسید و برای او گریست!» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۵۱۴).

هـ) گریه پیامبر ﷺ در شهادت زید بن حارثه

زمانی که خبر شهادت زید بن حارثه به پیامبر رسید، آن حضرت به منزل وی رفتند. دختر زید با دیدن پیامبر اکرم ﷺ بغض، گلویش را گرفت و بلند بلند گریه کرد، پیامبر هم گریه کرد، سؤال کردند، چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: علاقه و محبت دوست به دوست است (مانوی، ۱۳۵۶ق، ج ۳، ص ۶۹۵).

و) گریه پیامبر ﷺ بر فرزندش ابراهیم

پیامبر ﷺ دارای فرزند پسری به نام ابراهیم بود که در یک‌سالگی درگذشت. در موقع وفات این کودک، پیامبر ﷺ اندوهناک گردید و گریان شد، در این موقع عبدالرحمن بن عوف با تعجب از علت گریه پیامبر جويا شد، آن حضرت در پاسخ به این صحابی خود چنین گفت: «ای پسر عوف، اشک ریختن در مرگ فرزند لطف و رحمت

خداوند است» سپس فرمود: «چشم گریه می‌کند و دل غمگین و محزون می‌شود، ولی سخنی نمی‌گوییم مگر آن چه که خدا را راضی کند، ای ابراهیم! ما در فراق تو محزون و غمگین هستیم» [۱] (بخاری، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۸۵؛ نیشابوری، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۸۰۸؛ ابن‌ماجه قزوینی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۵۰۶).

ز) گریه پیامبر ﷺ بر سعدبن ربیع

مقریزی به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌نویسد: «هنگامی که سعدبن ربیع در جنگ احد به شهادت رسید، رسول خدا ﷺ به مدینه مراجعت نمود؛ آن حضرت به خانه او وارد شد ما هم به همراه او وارد خانه شدیم. جابر می‌گوید: به خدا سوگند در آن جا نه زیراندازی و اثاثیه‌ای وجود داشت. ما در کنار حضرت نشستیم و آن حضرت درباره شخصیت سعدبن ربیع سخن می‌گفت و برای او طلب رحمت می‌کرد، ... هنگامی که زنان این جملات را از حضرت شنیدند، شروع کردند به گریه نمودن و در این حال چشمان حضرت نیز پر از اشک شد و حضرت از گریه نمودن زنان نیز ممانعت ننمودند» (مقریزی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۳، ص ۲۶۹).

به روشنی از این روایات می‌توان بهره جست که رسول خدا ﷺ علاوه بر اینکه خود در مرگ یاران و عزیزانش می‌گریست، دیگران را نیز به گریستن توصیه می‌کرد؛ از سوی دیگر براساس آیات شریفه سوره نجم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ «پیامبر از روی هوس سخن نمی‌گوید، بلکه براساس وحی الهی تکلم می‌کند» (نجم: ۳ و ۴) و نیز ادله دیگر روایی و اجماع همه فرقه‌های اسلامی مبنی بر عصمت پیامبر در تلقی و تشریع دین (الوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۸، ص ۵۸۳) این نتیجه به‌دست می‌آید که امر پیامبر ﷺ به گریستن، دلالت بر جواز آن دارد و گریه در غم از دست‌دادن عزیزان، به خصوص عزیزان خدا، سنتی نبوی است.

ح) گریه‌های پیامبر ﷺ بر سوگ امام حسین ﷺ قبل از شهادت آن حضرت

با توجه به عصمت پیامبر خاتم ﷺ و الگو بودن او برای مؤمنان (احزاب: ۲۱)، گریه‌ها و مویه‌های او بر امام حسین ﷺ دلیل جواز و بلکه استحباب آن است؛ پس از شهادت امام حسین ﷺ، مسلمانان به تبعیت از رفتار پیامبر ﷺ، برای مظلومیت امام حسین ﷺ گریستند و همچنان می‌گریند؛ در کتاب‌های اهل سنت درباره عزاداری امام‌صادق در

مصیبت جدش امام حسین علیه السلام چنین آمده است: «حادثه روز عاشورا دل‌های ما را آتش می‌زند، اشک‌های ما را جاری می‌سازد و ما وارث غم و اندوه سرزمین کربلا هستیم! پس گریه‌کنندگان، باید بر مثل حسین گریه کنند؛ زیرا ای مؤمنان! گریه بر او گناهان را از بین می‌برد!» (اسفراینی، [بی‌تا]، ص ۸۴).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، علاوه بر اینکه در زمان حیات خود، در هنگام از دست دادن نزدیکان و یارانش عزاداری می‌نمود، برای امام حسین علیه السلام نیز گریه و عزاداری می‌کردند؛ با اینکه در آن زمان امام حسین علیه السلام در دوران کودکی به سر می‌بردند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن شهادت آن حضرت در آینده، اندوهناک و گریان می‌شدند. براین اساس یکی از مواردی که می‌توان جزء سنت نبوی دانست، گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام است؛ در روایات اهل سنت به صورت فراوان، روایاتی ذکر شده است که از عزاداری و گریه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله برای فرزندش امام حسین علیه السلام حکایت دارد:

الف) حاکم نیشابوری با روایت صحیح السند چنین می‌گوید: «ام‌الفضل، دختر حارث، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! دیشب خواب بدی دیدم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چه خوابی دیده‌ای؟ ام‌الفضل گفت: خواب دیدم که قطعه‌ای از بدن تان را بریده و در آغوش من نهاده‌اید! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر است! فاطمه - إن شاء الله - فرزندش به دنیا می‌آورد و او را در آغوش تو قرار می‌دهد! پس از مدتی حضرت فاطمه، حسین علیه السلام را به دنیا آورد و همان گونه که پیامبر وعده داده بود، حسین علیه السلام را در آغوش من قرار داد؛ روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و حسین علیه السلام را در آغوش آن حضرت صلی الله علیه و آله گذاردم؛ پیامبر به من التفاتی کرد و چشمانش پر از اشک شد؛ عرض کردم: یا نبی الله! پدر و مادرم به فدایت! چه شده است؟ حضرت فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و مرا باخبر ساخت که امت من به زودی فرزندم حسین را می‌کشند! گفتم: همین حسین را؟ فرمود: آری! و این هم مقداری از تربیت زمین [کربلا] است!«؛ حاکم نیشابوری پس از نقل روایت چنین می‌گوید: «این حدیث بر پایه شرایط صحت حدیث در نظر شیخین [بخاری و مسلم] صحیح است ولی آنها روایت را در صحاح خود نیاورده‌اند» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۱۱، ص ۱۳۵).

ب) ام سلمه داستان گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امام حسین علیه السلام را این گونه روایت

می‌کند: «روزی رسول خدا ﷺ در اتاق من فرمود: هیچ‌کس حق ورود به حجره مرا ندارد! بیرون اتاق منتظر بوم تا اجازه ورود صادر شود؛ در همین حال حسین به محضر پیامبر رسید؛ صدای گریه از درون اتاق به گوشم می‌رسید؛ حس جستجو و ادارم کرد تا نگاهی به درون اتاق بباندام؛ حسین را دیدم که بر زانوی پیامبر نشسته و پیامبر ﷺ دست بر پیشانی او می‌کشد و اشک می‌ریزد! عرض گفتم: به خدا سوگند من از ورود حسین ﷺ به خانه مطلع نشدم تا از وارد شدن او به حجره جلوگیری کنم! پیامبر فرمود: اکنون جبرئیل با ما بود و از من سؤال کرد: یا رسول‌الله! آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: آری! جبرئیل گفت: به زودی امت تو را در سرزمینی که به آن کربلا گفته می‌شود، می‌کشند و قدری از تربت کربلا را به من نشان داد؛» هیثمی بعد از نقل روایت می‌گوید: «این روایت را طبرانی نقل کرده است و رجال یکی از سندها تماماً ثقه هستند» (هیثمی، ۱۴۱۲ق، ج ۹، ص ۳۰۲ و ۳۰۳).

صحابه، تابعین و سایر علمای اهل سنت، به تبع سنت عزاداری پیامبر ﷺ، در شهادت امام حسین ﷺ عزاداری نمودند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود. هنگامی که ابن‌زیاد با چوب به لبان مبارک سیدالشهداء ﷺ می‌زدند، زیدبن‌ارقم که از صحابه جلیل‌القدر است، نسبت به این هتک حرمت اعتراض کردند و گفتند: «چوب دستی‌ات را بردار، به خدا شاهد بوم که رسول خدا مابین دو لب حسین را می‌بوسید و سپس گریست. ابن‌زیاد او را تهدید به مرگ کرد. پس زید فریاد زد: ای مردم! شما از این پس جزء بردگانید؛ پسر فاطمه را کشته‌اید و پسر مرجانه را امارت داده‌اید» (طبری، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۳۴۹). همچنین حسن بصری نیز پس از شنیدن خبر شهادت امام حسین ﷺ گریست و گفت «امت ذلیل، امتی است که پس دختر پیامبرش را می‌کشد» (سبط‌بن‌جوزی، ۱۴۷۱ق، ص ۲۴۰).

همچنین علمای اهل سنت به شدت شهادت امام حسین ﷺ را محکوم کرده و قاتلان آن حضرت را لعن می‌کردند؛ تفتازانی در این باره چنین می‌گوید: «اهل سنت اتفاق نظر دارند که جائز است لعن کنیم قاتل حسین ﷺ را و کسی که دستور داده و اجازه داده و راضی شده بر این کار. حق این است که رضایت یزید به کشتن حسین و خوشحال شدن یزید از شهادت حسین و اهانت یزید نسبت به اهل بیت رسول خدا، این

مسئله است که از نظر معنا متواتر است و ما به هیچ وجه درباره یزید هیچ تأملی نداریم، بلکه هیچ شکی در کفر یزید هم نداریم؛ لعنت خدا بر یزید و بر انصار یزید و بر أعوان یزید» (تفتازانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۰۳). [۲]

۳. سنت سوگواری در میان یاران و خاندان پیامبر ﷺ

سنت پیامبر ﷺ در امر سوگواری در میان یاران پیامبر هم جاری بوده است؛ چنانچه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در هر روز جمعه قبر عمویش حمزه را زیارت می کرد، نماز می خواند و اشک می ریخت (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ص ۳۷۷)؛ همچنین عایشه، همسر پیامبر (ص)، پس از رحلت رسول خدا ﷺ برای آن حضرت سوگواری کرده است؛ احمد بن حنبل چنین روایت کرده است: «عایشه می گوید: پس از فوت رسول خدا ﷺ برخاستم و به همراه سایر زنان بر صورت و سینه می زدیم و (در سوگ پیامبر مویه می کردیم)!» (ابن حنبل، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۳۶۹)؛

علاوه بر همسران و خاندان پیامبر، همه صحابه در سوگ آن حضرت گریان بودند، سعید بن مسیب در این باره چنین می گوید: «بعد از وفات رسول خدا ﷺ تمام شهر مکه یک پارچه گریه و ناله شد» (فاکهی، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۸۰).

سنت سوگواری در فراق عزیزان، چنان نهادینه شده بود که انصار تا سال ها، هرگاه می خواستند در فراق یاران و نزدیکان از دست رفته شان گریه کنند، ابتدا برای حمزه، عمومی پیامبر، می گریستند و سپس بر عزیزان خودشان! ابن اثیر در ضمن روایت صحیحی چنین آورده است:

«ابن عمر روایت کرده است که رسول الله ﷺ چون از احد بازگشت، زنان انصار را دید که بر کشته های خود گریه می کنند؛ پیامبر ﷺ غمگین شد و فرمود: اما حمزه گریه کننده ندارد! رسول خدا ﷺ بعد از مقداری استراحت، متوجه شدند که زن ها برای حمزه گریه می کنند؛ «قال فهن اليوم إذا يبكين يندبن بحمزه» از آن روز تاکنون زنان انصار (هرگاه بر عزیز خود سوگواری می کنند) ابتدا بر حمزه و سپس برای کشته های خود عزاداری می کنند؛ ابن کثیر پس از نقل این خبر، این گونه نظر می دهد: «این روایت براساس شرط (قاعده) مسلم صحیح است» (ابن اثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۴۸).



سنت عزاداری مخصوص دوران پیامبر ﷺ نبوده است بلکه بعد از رحلت ایشان، صحابه در فراق اصحاب پیامبر ﷺ عزاداری می‌کردند؛ چنانچه ابن‌سعد در کتاب الطبقات، روایتی را نقل می‌کند که عایشه برای ابوبکر مراسم نوحه‌خوانی بر پا کرد: «وقتی که ابوبکر از دنیا رفت عایشه برای او نوحه خوانی بر پا کرد! خبر به عمر رسید و آمد و ایشان را از نوحه خوانی بر ابوبکر نهی کرد! ولی دست بر نداشتند! عمر به هشام‌بن‌ولید گفت: به نزد عایشه برو و او را با شلاق بزن! و زن‌های نوحه خوان وقتی این سخنان را شنیدند پراکنده شدند!» [۳] (ابن‌سعد، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۰۸). محدثان اهل سنت این روایت را با اسناد صحیحی ذکر کرده‌اند (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۷۴؛ سیوطی، ۱۴۲۴ق، ج ۱۸، ص ۹۴؛ متقی‌هندی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۷۳۳)؛ با توجه به حجیت عمل صحابه از دیدگاه اهل سنت، عزاداری عایشه، خود دلیلی بر مشروعیت عزاداری از دیدگاه اهل سنت خواهد بود.

همچنین روایاتی در منابع و کتاب‌های اهل سنت وجود دارد که عمر بن خطاب، مجوز عزاداری برای خالد بن ولید را داده است «به عمر خبر رسید که زنان بنی‌مغیره در خانه خالد بن ولید جمع شده‌اند! عمر گفت اشکالی ندارد که آنها از چشمان خویش برای ابوسلیمان (خالد بن ولید) اشک بریزند!» (بخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۶). [۴] نکته‌ای که این‌جا مطرح می‌گردد که چرا عمر بن خطاب، در قضیه عزاداری عایشه، با او مخالفت کرده است ولی در جریان مرگ خالد بن ولید، مخالفتی نکرده و تلویحاً اجازه داده است! در پاسخ می‌توان چنین گفت که چه بسا مخالفت عمر بن خطاب در راستای جهت خاصی بوده است، مثلاً او می‌خواسته نامحرمان صدای زنان را نشنوند، نه اینکه با اصل عزاداری مخالفت کرده باشد؛ چنانچه عبدالله بن عکرمه، درباره‌ی نهی عمر، اظهار تعجب می‌کند و در این باره می‌گوید: «تعجب می‌کنم که چگونه مردم می‌گویند عمر از نوحه‌سرایی نهی کرده است! خود عمر در مدینه بر خالد گریست و همراه او زنان بنی‌مغیره هفت روز عزاداری کردند و گریبان چاک کردند و غذا دادند تا اینکه این هفت روز گذشت و عمر آنان را نهی نکرد!» [۵] (ابن‌هبة الله، ۱۹۹۵م، ج ۱۶، ص ۲۷۷).

با توجه به عملکرد صحابه خصوصاً عایشه و عمر بن خطاب می‌توان به مشروعیت عزاداری از دیدگاه اهل سنت دست یافت؛ براین اساس ادعای وهابیت بر عدم مشروعیت عزاداری، برخلاف نصوص معتبر اهل سنت است.

اساساً وهابیت بر پایه برخی روایات، با برپایی عزاداری مخالف ورزیده‌اند (ابن تیمیة حرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۳۱۱ و ج ۲۵، ص ۱۶۵؛ بن باز، ۱۴۲۰ق، ج ۱۳، ص ۴۱۳-۴۱۵)؛ درحالی که این روایات علاوه بر اینکه برخلاف سیره پیامبر ﷺ و صحابه در برپایی عزاداری بوده است (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۵۷ و ج ۳، ص ۲۱۸ و ۲۱۹؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۴۳؛ ابن حنبل، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۳۶۹)، دلالت آنان نیز مورد نقد قرار می‌گیرد؛ مهم‌ترین متمسک روایی وهابیان روایتی است که از عمر بن خطاب نقل شده است؛ عمر بن خطاب چنین می‌گوید: «همانا خداوند میت را به خاطر گریه اهل و اولادش، عذاب می‌کند» [۶] (بن باز، ۱۴۲۰ق، ج ۱۳، ص ۴۱۳-۴۱۵)؛ این روایت دچار اشکالات متعددی است؛ نخست اینکه علمای اهل سنت این روایت را مضطرب دانسته‌اند و آن را تأویل برده‌اند؛ مثلاً نووی شافعی بر این باور است که علما در تأویل روایات دال بر عذاب شدن میت به واسطه گریه اقوام و نزدیکانش، اختلاف دارند و هریک تأویل خاصی را ذکر کرده‌اند (نووی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۳۰۸). همچنین عایشه معتقد بوده که عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله بن عمر در نقل این روایت اشتباه کرده‌اند؛ از این روی بر این باور بوده که اصل روایت چنین است که پیامبر اکرم ﷺ فرموده بودند: «هنگامی که شخص کافر از دنیا می‌رود و اهلش بر جنازه او گریه می‌کنند، خداوند بر عذاب شخص کافر اضافه می‌کند. نه به خاطر گریه مسلمانان بر جنازه مسلمان» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۵۳۷؛ نسائی، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۱۹).

این روایت با روایت دیگری که از خلیفه دوم نقل شده است، تعارض دارد. بنا به نقل بخاری، عمر بن خطاب درباره زانی که در مرگ خالد بن ولید گریه می‌کردند، گفت: «بگذارید زنان بر ابوسلیمان گریه بکنند ولی فریاد نزنند و به خود ضربه نزنند»؛ (بخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۲۴) [۷] و در روایت دیگر ابوعثمان چنین می‌گوید که وقتی خبر مرگ نعمان بن مقرن را به عمر دادم او با شنیدن این خبر دست بر سرگذار و شروع به گریستن نمود (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۷۵) [۸].

عبدالله بن عکرمه از نسبت دادن این روایات به عمر بن خطاب تعجب کرده و معتقد بوده که این نسبت درست نیست؛ زیرا هنگامی که خالد بن ولید در زمان عمر بن خطاب از دنیا رفت، زنان قبیله بنی مغیره هفت روز در مرگ خالد گریه کردند و لباس‌های

خود را پاره کردند و به سر و صورت خودشان می‌زدند. در این هفت روز با پختن غذا و پخش آن میان عزاداران، از آنان پذیرایی کردند و عمر بن خطاب آنان را از چنین اعمالی نهی نکرد (ابن عساکر، ۱۴۱۲ق، ج ۱۸، ص ۲۰۰). [۹]

بنابراین بدعت دانستن عزاداری، برخلاف سنت قطعی پیامبر ﷺ و اصحاب آن حضرت است و اهل سنت براساس این سنت، در ایام شهادت امام حسین (ع) به عزاداری بر خواستند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱۱، ص ۲۶۲-۲۶۱؛ مقریزی، [بی‌تا]، ص ۱۸؛ سبط ابن جوزی، ۱۴۷۱ق، ص ۲۴۰؛ تفتازانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۰۳).

سنت سیاه‌پوشی در سوگواری

پوشیدن لباس سیاه در مرگ عزیزان سابقه‌ای کهن دارد و غالب انسان‌ها، در فرهنگ‌های گوناگون، در فراغ عزیزان‌شان لباس سیاه می‌پوشند؛ زمخشری، ادیب و مفسر مشهور قرن پنجم و ششم هجری می‌نویسد: «بکت بنت أم سلمة علی حمزه (رضی الله عنهما) ثلاثة أيام و تسلیت»؛ دختر ام سلمه سه روز برای حمزه (رضی الله عنهما) گریه کرد و لباس سیاه پوشید» (زمخشری، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۹۲)؛ وی در ذیل ماده سَلَبَ، آن را این‌گونه معنا می‌کند: «خرقة سوداء کانت تغطي رأسها بها»؛ «لباس سیاهی است که بر سر می‌انداختند» (همان)؛ زبیدی که از بزرگان لغت‌نویس اهل سنت است در ماده (سلب) می‌گوید: «سلب لباس سیاهی است که مصیبت زده می‌پوشد» [۱۰] (فیروزآبادی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۸۳). در کتاب مسند ابن الجعد نیز چنین آمده است: «لما أصیب جعفر قال رسول الله ﷺ لأسماء: تسلیی ثلاثاً»؛ «وقتی جعفر بن ابی‌طالب شهید شد، پیامبر ﷺ به أسماء بنت عمیس (همسر جعفر طیار) گفت: سه شبانه روز لباس سیاه بپوشد»! (ابن الجعد، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۹۸) با توجه به روایات فوق و روایات دیگری که در این باب وارد شده است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که سیاه‌پوشی و عزاداری برای میت از سنت‌های پیامبر اسلام و خاندان او بوده است و پیامبر دیگران را هم به آن توصیه کرده است.

حسان بن ثابت انصاری شاعر مشهور عصر نبی مکرم ﷺ است که وقتی آن حضرت از دنیا رفتند، شعر ذیل را در کنار قبر نبی مکرم ﷺ سرود:

۱. یا أفضل الناس إني كنت في نهر أصبحت منه كمثّل المفرد الصادى
 «ای رسول گرامی! ای بهترین خلق خدا! من در یک دنیای وسیع در یک رودخانه
 و دریای وسیعی بودم الان در فقدان تو همانند یک انسان تنها و تشنه نشسته‌ام».

۲. و أمسى نساءك عطلن البيوت فأما يضرين خلف قفا ستر بأوتاد
 «ای پیغمبر خدا زنان تو خانه‌ها را به حال خود رها کرده‌اند و میخی به دیوار
 نمی‌زنند».

۳. مثل الرواهب يلبسن المسوح و قد أيقن باللبوس بعد النعمة البادى
 (حسان بن ثابت، ۱۳۹۴ ق، ص ۶۷).

«همانند راهبه‌ها لباس مسوح می‌پوشند؛ اینها همانند زنان راهبه و کشیش‌ها
 جامه‌های تیره و کبود می‌پوشند».

لباس مسوح در لغت به معنای لباس تیره است (همان)، براین اساس صحابه گرام
 رسول خدا در رحلت آن حضرت لباس تیره می‌پوشیدند.

همچنین در زمانی که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به شهادت رسیدند
 امام حسن (ع)، خطبه خواند، درحالی که لباس مشکی بر تن داشتند «خطبنا الحسن بن
 علی و علیه ثياب سود و عمامه سوداء» (ذهبی، ۱۴۱۳ ق، ج ۳، ص ۲۶۷)؛ و هنگامی که
 امام حسن مجتبی (ع) توسط سم به شهادت رسیدند، زنان بنی هاشم یک ماه عزاداری
 و نوحه‌سرایی کردند و به مدت یک سال لباس سیاه به تن نمودند؛ «لما مات أقام نساء
 بنی هاشم علیه النوح شهرا... قالت حد نساء بنی هاشم علی الحسن بن علی سنة»
 (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ ق، ج ۳، ص ۱۷۳). در این عبارت «حد النساء» ذکر شده است؛
 «حداد» در لغت به معنای لباس سیاه استعمال شده است، چنانچه تاج العروس درباره
 معنای لغوی حداد چنین می‌گوید: «إذا حزنّت علیه و لبست ثياب الحزن» (فیروزآبادی،
 ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۴۱۳).

اهتمام مسلمانان در برپایی عزاداری در سالگرد شهادت و رحلت بزرگان دین

عزاداری برای بزرگان دین مختص به زمان رحلت و شهادت آنان نبوده است، بلکه در
 سالیان دیگر مسلمانان در فراغ بزرگانشان عزاداری می‌کردند، چنانچه در زمان خلافت

عباسیان و دولت آل بویه، در ایام محرم و در روز عاشورا، به دستور دولت مستقر، شهر تعطیل می‌گشت و مردم لباس سیاه به تن می‌کردند و اهل سنت به همراه شیعیان در قالب دسته عزاداری به خیابان‌ها می‌آمدند و به نوحه خوانی، سینه‌زنی و عزاداری می‌پرداختند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱۱، ص ۲۶۱-۲۶۲).

همچنین در شهرهای دیگر، از جمله مصر، مسلمانان شیعی و اهل سنت در کنار قبر ام‌کلثوم و نفیسه اجتماع می‌نموده و در ایام شهادت امام حسین (ع) و یارانش به عزاداری می‌پرداختند و مبالغ هنگفتی برای اطعام و عزاداری هزینه می‌کردند. بنا به گفته مقریزی، این مراسم چنان در میان مردم عمدتاً سنی مذهب مصر ریشه دواند که پس از سقوط فاطمیان نیز تداوم یافت، به گونه‌ای که بعد از سقوط دولت فاطمیان و با روی کار آمدن ایوبیان، شیعیان و اهل سنت هنوز به سنت عزاداری برای امام حسین (ع) در ایام محرم پایبند بودند (مقریزی، [بی‌تا]، ص ۱۸).

سنت برپایی سالگرد مختص امام حسین (ع) نبوده است، بلکه اهل سنت در سالگرد درگذشت عایشه و مصعب بن زبیر، عزاداری می‌کردند، چنانچه با سوار کردن زنی بر روی شتر، یاد عایشه را در دل‌ها زنده می‌کردند (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۱۱، ص ۳۲۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۱۵، ص ۴۴).

در مقابل این سنت، دشمنان اهل بیت (ع) در طول تاریخ تلاش نمودند با برپایی عزاداری مخالفت کنند و این سیره را به فراموشی بسپارند، چنانچه یوسف بن حجاج ثقفی روز عاشورا را جشن گرفته (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۲۱) و متوکل عباسی دستور به تخریب حرم اباعبدالله الحسین (ع) داده است (سیوطی، ۱۳۸۳ق، ص ۳۴۷)؛ همچنین در دوران معاصر وهابیت نیز قبور بقیع را تخریب نموده‌اند (غالب، ۱۳۹۵ق، ص ۱۰۴)، درحالی‌که عموم مسلمانان در طول تاریخ احترام خاصی به قبور اولیای الهی، خصوصاً قبور ائمه اطهار (ع) قائل بوده و همان‌طور که گذشت در عصر آل بویه، در ایام عاشورا به اقامه عزای پرداخته‌اند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱۱، ص ۲۶۱-۲۶۲).

جمع‌بندی

براساس مدارک و منابع اهل سنت، سوگواری در فقدان از دست رفته‌گان، به ویژه شهیدان راه خدا و اولیای الهی، نه تنها عملی نکوهیده نیست، بلکه رفتاری مشروع و تأیید شده از جانب سنت و سیرت پیامبر ﷺ و یاران و خاندان اوست؛ علاوه بر این اظهار ناراحتی و به سوگ نشستن در مرگ عزیزان، عملی ریشه‌دار در عمق فطرت و عاطفه انسانی است و دین اسلام که آموزه‌های خود را بر پایه فطرت انسانی و هماهنگی با ربوبیت تکوینی خداوند در هستی و انسان بنا نهاده است، هرگز نمی‌تواند با این میل و کشش فطری انسانی به مخالفت برخیزد و نگرش وهابیان در این موضوع، انحراف از مسیر اسلام ناب محمدی است.



پی‌نوشت

[۱]. «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ».

[۲]. إتفقوا على جواز اللعن على من قتل الحسين أو أمر به أو أجاز به أو رضى به، والحق إن رضى يزيد فى قتل الحسين و إستبشاره بذلك إهانتة اهل بيت رسول الله مما تواتر معناه، فنحن لا نتوقف فى شأنه، بل و فى كفره و إيمانه، لعنة الله عليه و على أنصاره و أعوانه.

[۳]. قال اخبرنا عثمان بن عمر قال اخبرنا يونس بن يزيد عن الزهرى عن سعيد بن المسيب قال لما توفى ابوبكر اقامت عليه عائشة النوح فبلغ عمر فجاء فنهاهن عن النوح على ابى بكر فايين ان ينتهين فقال لهشام بن الوليد اخرج الى ابنة ابى قحافة فعلاها بالدرة ضربات فتفرق النوائح حين سمعن ذلك.

[۴]. ثنا عمر بن حفص ثنا ابى ثنا الاعشى عن شقيق قال قيل لعمر ان نسوة بنى المغيرة اجتمعن فى دار خالد فقال عمر ما عليهن ان يرقن من اعينهن على ابى سليمان.

[۵]. عبدالله بن عكرمة قال عجا لقول الناس ان عمر بن الخطاب نهى عن النوح لقد بكى على خالد بن الوليد بالمدينة ومعه نساء بنى المغيرة سبعا يشققن الجيوب ويضربن الوجوه واطعموا الطعام تلك الايام حتى مضت ما ينهاهن عمر.

[۶]. «إِنَّ أَلَمَّيْتَ يَعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ».

[۷]. دعهن يبكين على أبى سليمان ما لم يكن نقع أو لقلقه.

[۸]. عن ابى عثمان: اتيتُ عمر بنعى النعمان بن مقرن، فجعل يده على راسه و جعل يبكى.

[۹]. عن عبدالله بن عكرمة قال: عجا لقول الناس إن عمر بن خطاب نهى عن النوح! لقد بكى على خالد بن الوليد بمكة و المدينة نساء بنى المغيرة سبعا يشققن الجيوب و يضربن الوجوه و اطعموا الطعام تلك الايام حتى مضت ما ينهاهن عمر.

[۱۰]. السلاب خرقة سوداء تلبسه الثكلى.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن الجعد، عبيد الجوهري البغدادي، *مسند ابن الجعد*، بيروت: مؤسسة نادر، ١٤١٠ق.
۲. ابن كثير، *البدایه و النهایه*، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٧ق.
۳. ابن أبي شيبة كوفي، ابوبكر عبدالله بن محمد، *الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار*، تحقيق: كمال يوسف الحوت، رياض: مكتبة الرشد، ١٤٠٩ق.
۴. ابن أثير، عز الدين أبو الحسن علي بن محمد الجزري، *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ق.
۵. _____، *الكامل في التاريخ*، بيروت: دارالصادر، ١٣٨٥ق.
۶. ابن تيمية حراني حنبلي، *مجموع فتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية مخرجة و محققة*، تحقيق: عامر الجزار - أنور الباز، مصر: دارالوفاء، ١٤٢٦ق.
۷. _____، *منهاج السنة النبوية*، تحقيق: محمدرشاد سالم، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ١٤٠٦ق.
۸. ابن حجر عسقلاني، *الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه*، تحقيق: عبد الرحمن بن عبدالله التركي و كامل محمد الخراط، بيروت: مؤسسة الرساله، ١٤١٧ق.
۹. _____، *فتح الباري بشرح صحيح البخاري*، تحقيق: محب الدين الخطيب، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٢٤ق.
۱۰. ابن حنبل، احمد بن محمد، *مسند الإمام أحمد بن حنبل*، تحقيق: شعيب الأرناؤوط - عادل مرشد، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ق.
۱۱. ابن سعد، ابو عبدالله محمد بن سعد، *الطبقات الكبرى*، بيروت: دارالنشر، [بي تا].
۱۲. ابن عساكر، علي بن حسن، *تاريخ دمشق الكبير*، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤١٢ق.
۱۳. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، *البدایه و النهایه*، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٧ق.
۱۴. ابن ماجه قزويني، محمد بن يزيد، *سنن ابن ماجه*، بيروت: دارالفكر، ١٤١٨ق.
۱۵. ابن هبة الله بن عبدالله الشافعي، ابي القاسم علي بن حسن، *تاريخ مدينة دمشق*، تحقيق: محب الدين ابي سعيد عمر بن غرامة العمري، بيروت: دارالفكر، ١٩٩٥م.
۱۶. ابن هشام، عبدالملك *السيرة النبوية*، تحقيق: مصطفى سقا و ابراهيم أبياري و

- عبدالحفیظ شلبی، چاپ دوم، مصر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي و أولاده، ۱۳۷۵ق.
۱۷. اسفرائینی، ابوالسحاق، *نور العین فی مشهد الحسین*، تونس: مكتبة المنار مطبعة المنار، [بی تا].
۱۸. آلوسی، شهاب‌الدین محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، محقق: علی عبدالباری عطیة، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۱۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، *التاریخ الأوسط*، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، قاهره: مكتبة دار التراث، ۱۳۹۷ق.
۲۰. _____، *صحیح بخاری*، مصر: وزارة الاوقاف، ۱۴۱۰ق.
۲۱. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، *مجموع فتاوی و مقالات متنوعة*، ریاض: دارالقاسم للنشر، ۱۴۲۰ق.
۲۲. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله، *شرح العقائد النسفیة*، تحقیق: احمد حجازی السقا، قاهره: مكتبة الكليات الأزهریة، ۱۴۰۸ق.
۲۳. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.
۲۴. حسان بن ثابت، *دیوان حسان بن ثابت*، محقق: ولید عرفات، بیروت: دارصادر، ۱۳۹۴ق.
۲۵. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام*، محقق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۹ق.
۲۶. _____، *سیر أعلام النبلاء*، تحقیق: شعیب الأرنبوط - محمد نعیم العرقسوسی، چاپ نهم، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۲۷. زمخشری جارالله ابی قاسم محمود بن عمر، *الكشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل*، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۳۰ق.
۲۸. _____، *الفائق فی غریب الحدیث و الأثر*، محقق: علی محمد البجاوی - محمد أبو الفضل إبراهیم، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۴ق.
۲۹. سبط ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی، *تذکرة الخواص*، قم: شریف رضی، ۱۴۷۱ق.
۳۰. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، *تاریخ الخلفاء*، چاپ سوم، بغداد: مكتبة المثنی، ۱۳۸۳ق.

٣١. _____، جامع الأحاديث، بيروت: دارالنشر، ١٤٢٤ق.
٣٢. طبري، محب الدين أحمد بن عبدالله، ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى، قم: مؤسسة دارالكتاب الإسلامى، ١٤٢٨ق.
٣٣. طبري، أبو جعفر محمد بن جرير، تاريخ طبري، بيروت: دارالتراث، [بى تا].
٣٤. غالب، محمد ادب، من اخبار الحجاز و النجد في تاريخ الجبرتي، رياض: داراليمامة، ١٣٩٥ق.
٣٥. فاكهي، محمد بن اسحاق، اخبار مکه، مکه مکرمه: مكتبة الأسدى، ١٤٢٤ق.
٣٦. فخر رازى، محمد بن عمر، عصمة الانبياء، مصر: مكتبة الخانجي، ١٤٠٦ق.
٣٧. فيروز آبادى، محمد بن يعقوب، تاج العروس، بيروت: دارالفكر، ١٤١٤ق.
٣٨. قرطبي، محمد بن احمد، تفسير قرطبي، قاهره: دارالفد العربى، ١٤١٠ق.
٣٩. مانوى، زين الدين محمد، فيض القدير، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، ١٣٥٦ق.
٤٠. متقى هندی، على بن حسام، كنز العمال، بيروت: مؤسسة الرساله، ١٤١٣ق.
٤١. مقرئى، تقى الدين، المواعظ و الاعتبار في ذكر الخطط و الآثار، مصر: مؤسسة الفرقان للتراث الاسلامى، [بى تا].
٤٢. مقرئى، احمد بن على، امتاع الاسماع، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٠ق.
٤٣. مكارم شيرازى، ناصر، عاشورا ريشه ها، انگيزه ها، رويداها، پيامدها، قم: مدرسة الإمام على بن ابي طالب عليه السلام، [بى تا].
٤٤. نسائي، احمد بن شعيب، السنن الكبرى، تحقيق: حسن عبد المنعم، بيروت: الرساله، ١٤٢١ق.
٤٥. نووى، محيى الدين يحيى بن شرف، المجموع: شرح المذهب، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤٢١ق.
٤٦. نيشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، مصر: دارالحديث، ١٤١٢ق.
٤٧. هيثمى، نور الدين على بن ابي بكر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت: دارالفكر، ١٤١٢ق.